

دکتر باقرپور کاشانی



با وجود معرفت فطری، چگونه یک
فرد، وجود خدا را نفی می کند؟!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با وجود معرفت فطری، چگونه یک فرد، وجود خدا را

نفی می‌کند؟!

ببینید معرفت فطری یک معرفتی هست خداوند در عالم ذر به تمام این انسان‌ها داده، و از آن‌ها اقرار گرفته و بر اساس همان معرفت و اقرار به آن معرفت، آن‌ها امتحان شدند. در روایات ما هست که این معرفت فطری در وجود همه انسان‌ها هست تا به این دنیا می‌آیند، اما آن موقف را فراموش کردند، یعنی عالم ذر و عالم ارواح را فراموش کردند، اما در آن جا به آن‌ها اعطا شده است.

ما یک معرفت عقلی داریم مثلاً صغری و کبری بچین و خدا را اثبات کن، برهان عقلی اقامه بکن؛ یک معرفت قلبی داریم، یعنی معرفتش را خداوند در وجود ما قرار داده، همه دارند! منتهی معرفت قلبی هست؛ این معرفت هیچ وقت نابود نمی‌شود اما مستور می‌شود، پنهان می‌شود؛ اسمش را می‌گذاریم فطری یا قلبی. ببینید هر چیزی که فطری هست سه ویژگی دارد:

همه جایی هست یعنی همه جا با انسان هست؛ همگانی هست همه هم دارند؛ محو نشدنی هست هیچ وقت هم نابود نمی شود. شیئی که فطری باشد سه ویژگی دارد. ببینید معرفت فطری همیشه با آدم هست و بین همگان هست، بین همه انسان ها هست. محو هم نمی شود، منتهی مستور می شود، پنهان می شود. یعنی غفلت ها، بی توجهی ها، گناهان، کار به جایی می رسد که یک پرده ای روی آن معرفت قرار می گیرد آدم به این جا می رسد خدا را انکار می کند! این می شود معرفت فطری. منتهی این معرفت فطری در باسا و ضراء اگر یک نفر قرار بگیرد، آن حجاب ها کنار می رود. آن آیه ای که در قرآن هست و آن روایتی که از امام صادق علیه السلام هست، وقتی که یک فردی سؤال می کند از حضرت آیا شده در یک کشتی قرار بگیری؟ بله! آیا شده بخواهی غرق شوی وسط دریا؟ بله! کسی نباشد کمکت کند؟ بله! می پرسد آن جا چه اتفاقی افتاد؟ می گوید دلم متوجه یک حقیقتی شد! آن جا می یابد که هست! وجود دارد! می یابد که عالم است می بینید! می یابد که قادر است او تنها می تواند کمک مان بکند! می یابد که زنده است!

همه این ها را با همدیگر درک می کند! خودش و صفات خودش را درک می کند! در آن لحظه وقتی که در اضطراب و در فشارها و در گرفتاری ها و

عرض کردم با‌سا و ضراء یعنی گرفتاری و بلا یک نفر قرار می‌گیرد، این مسئله را درک می‌کند.

شده مثلاً برای هر کسی شاید پیش آمده یک عزیزتان بخواهد از دست برود، تمام دکترها جوابش بکنند! لحظات پایانی‌اش هست هیچ کسی نمی‌تواند کمک کند! بگویند خدا خدا خدا! خدا را اصلاً پر رنگ می‌بینی!

انگار بین خودت و خدا هیچ فاصله‌ای نمی‌بینی! این خودش را نشان می‌دهد! یا معرفت فطری چه وقت خودش را نشان می‌دهد؟ در پرتو ارتباط خودت برقرار کردن با آن حقیقت مطلق.

مثلاً شده که آدم وقتی که گریه می‌کند تضرع می‌کند، خدا خدا خدا... الله الله... یک وقت یک حالتی که می‌خواهد این دلش کنده شود این قلبش کنده شود! انگار دیگر خدا را می‌بیند! اصلاً دیگر هیچ فاصله‌ای نمی‌بیند! انگار اصلاً ارتباط مستقیم با خدا دارد! خود نفس رابطه با خدا برقرار کردن، مناجات خدا، سجده نسبت به خداوند متعال، این حجاب‌ها اگر ولو به صورت رقیقی بر معرفت فطری شما باشد، این‌ها کنار می‌رود! این دو جهت باعث می‌شود معرفت فطری خودش را نشان می‌دهد. حالا ببینید

فرعون هم معرفت فطری دارد! حتی در روایات هست که فرعون همان زمانی که می‌گفت ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ با خلوت خودش با خدا صحبت می‌کرد! می‌گفت خدایا خودت می‌دانی که من رب نیستم! خدایا خودت می‌دانی! حتی هست تو حدیث که صحبت می‌کرد! همان آتئیستی هم که هست گاهی اوقات در یک لجی که از دین دارد، نمی‌دانم مشکل سیاسی دارد، یا از یک جایی دلش پر است، گاهی وقت‌ها در همان حالت که قرار می‌گیرد می‌گوید خدا خدا خدا!

یک بنده خدایی تعریف می‌کرد به یک واسطه‌ای می‌گفت از یک کشوری داشتیم می‌رفتیم به یک کشور دیگر، سوار یک کشتی بودیم. قبلش این آقا می‌گفت با یک آتئیستی آن جا صحبت می‌کردم که هر چه می‌گفتم می‌گفت خدا نیست! خدا خرافات هست! عقیده ایده‌آلیسمی هست که شما دارید! می‌گفت یک وقت کشتی به هم ریخت و تلاطم امواج و دریا طوفانی شد و گفتند هر آن امکان غرق شدن این کشتی در این اقیانوس هست! می‌گفت ما جمعی از شیعیان بودیم یک گوشه کشتی نشستیم متوسل شدیم به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام. همه متوسل شدیم همه با هم یک صدا می‌گفتیم یا ابوالفضل یا ابوالفضل! همین‌طور که می‌گفتیم یا

اباالفضل، این کشتی هم که تکان می خورد، این آتئیست نگاه می کرد به
اطرف و با ما که دوست شد یک وقت دیدیم قاطی ما شد! او هم داد می زند
می گفت یا اباالفضل! یا اباالفضل!

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِيَوْمَ الْفَرَجِ وَأَقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ